

گفته‌اند «من در این لحظه بهتر از این می‌توانم بخندم». بسم‌الله نمی‌خواهد جلوی دوربین دیگری بیایی یا جلوی نور بازی کنی. بیا جلوی دوربین موبایل من شروع کن به خندیدن. آن خنده شکل می‌گیرد ولی خود آن آدم وقتی بعداً نگاه می‌کند می‌گوید «نشد». این نشدن از کجاست؟ بیشتر به خاطر تحلیل است. در تئاتر، شاید سرمایه‌گذاری کوتاه‌مدت تو هنگام آن موشکافی و ارتباط مستقیم بین بازیگر و مخاطب و پروسه شکل‌گیری آن ارتباط این باشد که نقش خود را روی صحنه درست اجرا کنی. اما در بلندمدت به نوسان آموزش تحلیل، بررسی، نقد می‌دهد. وقتی حضور بازیگر در مقام فیزیک، بازیگر در مقام روح، روان، جسم و غیره را کنار هم می‌چینی، می‌بینی آن آموزش تئاتری انگار یک خورجین به تو می‌دهد که وقتی بخواهی در لحظه دست در آن کرده و ماسک و چهره جدید به چهره بزنی، به تو کمک می‌کند.

این قابلیت تحلیلی که آموزش تئاتری به شما می‌دهد، آیا به واسطه درگیری طولانی مدت با یک کاراکتر است که هر شب باید اجرا شود یا بر اساس واکنشی که هر شب از مخاطب می‌گیرید نقش را تصحیح می‌کنید؟ هر دو مورد. در واقع این کار سه بخش دارد: بخش اول آماده‌سازی صفر تا صدی برای یک کاراکتر است.

#### یعنی قبل از اجرا؟

خیلی قبل از اجرا. برای خیلی از بازیگران، اجرا آن قدر اهمیت پیدا نمی‌کند که پروسه تمرین قطعاً برای خود من پروسه تمرین خیلی مهم‌تر از اجرا است. چون در اجرا، تو چیزی برای شکوفا کردن یا تولید کردن مجدد نداری. تا قبل از صحنه این امکان را نداری. ولی وقتی روی صحنه می‌روی دیگر همان چیزهایی را که تمرین شده باید اجرا کنی؛ مگر

لحظه‌های محدودی که بخواهی کار بداهه کنی یا اتفاقات غیر مترقبه بیافتد که بخواهی آن‌ها را درمان کنی که لطمه‌ای به اجزایت نزنند. اما آن پروسه تمرین یک جنبه خیلی جدی دارد. تو هر بار بعد از یک تئاتر و ورود به یک تئاتر دیگر، یک کاراکتر را می‌کشی، کاراکتر جدید را متولد می‌کنی و دوباره او را می‌کشی، بعد از آن، ارتباط مستقیم با تماشاگر است. یعنی یک جایگاه دو طرفه است که یک طرف آن تماشاگری است که «بدون واسطه» دارد کار تو را می‌بیند. اگر در سینما شمایلی که ساختی برای تماشاگر خوب نباشد و تماشاگر بیرون برود، تو به عنوان بازیگر متوجه نمی‌شوی دیگر. چون کار را قبلاً انجام داده‌ای. ولی به عنوان یک تئاتری وقتی کار را اجرا می‌کنی و تماشاگر سر تکان می‌دهد و برمی‌گردد، متوجه می‌شوی که گاف داری. حالا این گاف یا در اجرای تو است یا در کارگردانی. پس پروسه، پروسه تمرین است و در لحظه اجرا مطلقاً لحظه رویارویی با تماشاگر است. احساس می‌کنم این خیلی تأثیر دارد. به بازیگر انگار شکلی می‌دهد که در آن شکل دیگر صرف دیده شدن اهمیت ندارد بلکه چیزهایی فراتر از آن اهمیت دارد.

حالا برعکسش چه؟ فرض کنید بازیگری در سینما یا تلویزیون شکوفا شده باشد، چند سال کار کرده باشد و به بازیگر مطرحی هم تبدیل شده باشد. حالا بخواهد بیاید سر صحنه تئاتر و تجربه اولش را داشته باشد. آن پیش‌زمینه سینمایی یا تلویزیونی چه تأثیری ممکن است روی کار تئاتری داشته باشد؟ نمونه ایرانی‌اش را داشتیم؟

الآن در مورد سال‌های اخیر پژمان جمشیدی را به یاد می‌آورم.

نه. اتفاقاً پژمان خیلی خیلی قبل از این که وارد تلویزیون شود، می‌آمد و تئاتر می‌دید.

حتی در دوران فوتبالیستی‌اش. چون خودم درگیر اجرا بودم، دیدم که او پای ثابت تعدادی از سالن‌های تئاتر است. حتی گاهی با برخی از دوستان به شوخی در این مورد بحث می‌کردیم که پژمان الآن باید سر زمین فوتبال باشد. چرا در سالن تئاتر است؟! او از زمان‌های دور خیلی جدی تئاتر را دنبال می‌کرد.

#### پس بیایید یک نمونه فرضی را در نظر بگیریم.

فکر می‌کنم چنین بازیگری در وهله اول دچار یک شوک خیلی عجیب و غریب روی صحنه می‌شود. اما قاعدتاً فکر می‌کنم همان پروسه اجرا است که برای بازیگر سینمایی که به تئاتر آمده از حجت پیدا می‌کند، نه پروسه تمرین. البته شاید برای بعضی پروسه تمرین اهمیت داشته باشد. نمی‌توانم به ضرس قاطع بگویم. اما فکر می‌کنم آن غنایی که تئاتر دارد را کسی نمی‌تواند در سینما تجربه کند. قطعاً بازیگری جلوی دوربین یک دنیای پیچیده و عجیب و غریب است که هر چه از پیچیدگی‌اش بگویی کم نمی‌شود. ولی من احساس می‌کنم با توجه به این که آن کسی که در تئاتر کار می‌کند آن غنای حوزه تمرین را دریافت می‌کند، کسی که از سینما به تئاتر می‌آید قطعاً دچار شوک می‌شود. آن شوک صرفاً در حوزه اجرا است؛ صرفاً در حوزه پارامترهای مهم در اجرای یک نقش برای یک بازیگر است. و احساس می‌کنم برای او احتمالاً تجربه بسیار جذابی خواهد بود. شاید هم به او در آینده کمک کند. ولی نمی‌توانم در این مورد نظری بدهم چون خودم درگیرش نبودم.

جدا از فعالیت‌های تئاتری، شما یک کار مهم در سینما داشتید و یک کار مهم در شبکه نمایش خانگی. آیا (همان طور که در مورد تفاوت‌های بازی در تئاتر و سینما می‌گویند) بین جنس بازی در این دو مدیوم تفاوت اساسی وجود دارد؟

صددرصد. اگر بخواهم به صورت تکنیکی و البته به شکل ریاضی وار و ساده‌شده‌اش بگویم، در یک فیلم سینمایی تو باید یک "دو دو تا چهار تا" را انجام داده و به سرمنزل برسانی. زمانی که داری در یک فیلم سینمایی (فرض کنیم با زمان دو ساعت) بازی می‌کنی، یک سری تکنیک‌ها برای این داری که بازی‌ات هم خسته‌کننده نشود و هم شکل همه‌چیز نقشت (از صفر تا صد) درست شود. در سریال قضیه کمی متفاوت است. اگر ماسکی که در فیلم سینمایی می‌زنی یک ماسک ده میلی‌متری است، در سریال مجبوری این ماسک را دو میلی‌متری کنی. چون مجبوری قاعده‌ای از کیفیت روز خود را داخل اجزای بیابوری. این مجبور بودن صرفاً به این خاطر است که تو به عنوان بازیگر، در وهله اول در یک زمان طولانی و سخت با یک پروسه درگیری. مثل تئاتر نیست که بگویی چهار ساعت تمرین



در «خاتون»  
لحظه‌های زیادی  
وجود داشت که در  
آن‌ها می‌توانستیم تن  
صدایم را بالا ببرم  
و داد بزنم، کارهای اور  
شو، کارهای اور  
اکت انجام دهم یا  
مسائل دیگر. اما آن  
کار باعث می‌شد  
من ببازم. چون باید  
آن رفتارها را نگه  
می‌داشتیم برای دو  
قسمت آخر

